



سیره عملی امام باقر (ع)

الف) حکومت‌های وقت؛
ب) فرقه‌های مذهبی؛
ج) خویشاوندان و دیگر مردم.

الف) برخورد حکومت‌های وقت با امام

بیشترین مزاحمت‌هایی که از طرف حکومت برای امام فراهم می‌آمد، در زمان هشام بن عبدالملک بود. هشام گاه افرادی را برای مناظره با امام می‌فرستاد تا مسأله‌های مشکل را از وی بپرسند؛ شاید حضرت از پاسخ دادن باز ماند و شخصیت معنوی و نفوذ گسترده‌اش در هم بشکند؛ ولی بیشتر اوقات کار بر عکس می‌شد و پاسخی‌های مناسب امام بر عظمت و محبوبیت وی می‌افزود. گاه به بهانه‌های مختلف او را به دمشق احضار می‌کرد^۱ و می‌کوشید با توبیخ و سرزنش وی در جمع بزرگان شام، شخصیت معنوی‌اش را خرد کند؛ ولی از این کار نیز بهره‌ای نمی‌برد و پاسخی‌های امام، شوکت ظاهری هشام را درهم می‌شکست.

ب) فرقه‌های مذهبی

جابر بن عبدالله انصاری از طرف پیامبر مأمور بود که سلام آن حضرت را به امام باقر برساند. جابر که سن زیادی از وی گذشته بود، پیوسته در مسجد می‌نشست و باقر را صدا می‌زد. پس از آنکه امام باقر را در مکتب‌خانه‌ای پیدا کرد، هر روز صبح و عصر به منزل امام سجاده می‌آمد؛ با امام باقر می‌نشست سخن می‌گفت و از او علم می‌آموخت.^۲ مردم مدینه، که به جابر به عنوان آخرین صحابی زنده پیامبر بسیار بقیه در صفحه ۱۰۸

بخش دوم

محمد الله اکبری

امام سجاده (ع) و مکتبش باقی نماند و تعداد یارانش از شمار انگشتان دو دست تجاوز نکرد. وقتی عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید، به سبب اصلاحات وی، فضای باز سیاسی تازه‌ای ایجاد شد و امام باقر (ع) فرصت یافت تا خود و مکتب امامت را معرفی کند و بر شمار یارانش بیفزاید.

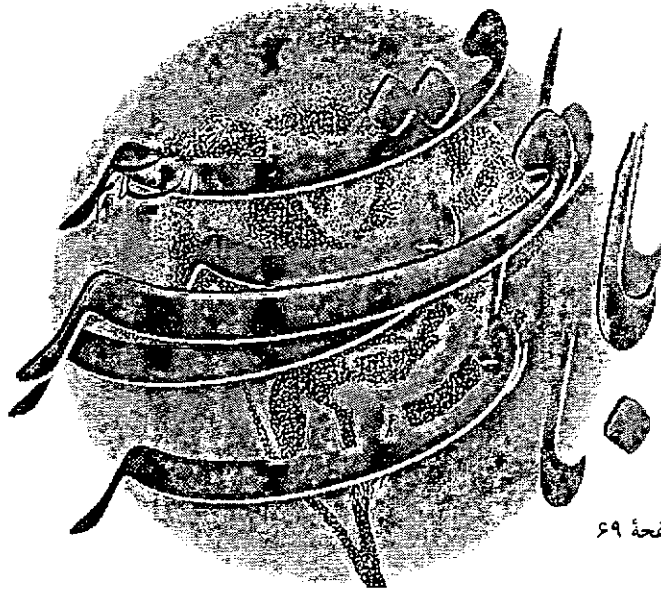
امام باقر (ع) در دوران امامتش بزرگ خاندان علوی، بویژه بزرگ خاندان فرزندان امام حسین (ع) بود، و علم، بخشندگی، زهد و تقوایش زبانزد خاص و عام،^۳ فقهای بزرگ و بنام حجاز در برابر گنجینه دانش وی، چون کودکی دانش‌آموز می‌نمودند^۴ و مسأله‌های مشکل خود را از حضرتش می‌پرسیدند.^۵ احترامی که جابر بن عبدالله انصاری، آخرین بازمانده اصحاب پیامبر (ص) در کودکی به آن حضرت می‌گذاشت بر شهرت و محبوبیت وی در بین دانشمندان و مردم افزود^۶ و حکومت اموی را در وحشت فرو برد. از اینرو، پیوسته وی را زیر نظر گرفت و مزاحمت‌هایی برایش فراهم آورد.

به طور کلی برخوردهای نامناسب با امام باقر را می‌توان در سه بخش جای داد:

امام باقر (ع) در سال ۵۷ هجری، چهار سال پیش از شهادت امام حسین (ع)، در مدینه زاده شد و در سال ۱۱۴ هجری، در سن ۵۷ سالگی، در مدینه درگذشت و در بقیع، در کنار پدر و عموی پدرش امام حسن مجتبی (ع)، به خاک سپرده شد.^۱ سی و هشت سال از عمر شریفش را در کنار پدرش گذراند و بعد از پدر ۱۹ سال امام شیعیان بود.^۲ امام باقر (ع) در مدت امامتش با پنج تن از خلفای اموی معاصر بود.^۳

ضدیت میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم، که از بعثت پیامبر تشدید شده بود، در شهادت امام حسین به اوج خود رسید. پس از شهادت امام حسین (ع) که بزرگ خاندان علوی بود، دوستان و شیعیان اهل بیت به سه گروه عمده تقسیم شدند. گروهی گرد محمد بن حنفیه، که فرزند علی (ع) و از لحاظ سنی بزرگ خاندان علوی بود، جمع شدند، گروهی اندک به خاندان امام حسن (ع) پیوستند و عده‌ای انگشت‌شمار هم، امام سجاده (ع) را، امام خویش شمردند. با روی کار آمدن عبدالملک بن مروان، حکومت اموی نیرویی تازه گرفت و تبلیغات بنی‌امیه بر ضد بنی‌هاشم ادامه یافت. از اینرو امکان هیچ گونه تبلیغی برای معرفی





پدرش سه روز بود غذا نخورده بود، پوست گوسفندی را، که حسن و حسین روی آن می خوابیدند، به وی داد. پیرمرد گفت: چگونه درد گرسنگی ام را با آن درمان کنم؟ فاطمه گردنبندش را به وی داد و گفت: امید است خداوند به جای آن چیزی بهتر از آن به تو دهد. پیرمرد به مسجد آمد و ماجرا را برای پیامبر اکرم(ص) بیان کرد. اشک در چشمان پیامبر حلقه زد. عمار برخاست و با اجازه رسول خدا آن را خرید. پیرمرد گفت: در برابر آن نان و گوشتی می خواهم تا گرسنگی ام برطرف شود. ردایی یمانی که مرا پوشاند و پولی که با آن به خانواده ام برسم. عمار بیشتر از آن را به وی داد. پیامبر فرمود: آیا سیر و پوشاننده شدی؟ گفت: آری، پدر و مادرم فدایت باد! رسول خدا فرمود: اینک برای فاطمه، به خاطر احسانش، دعا کن. آنگاه پیامبر رو به اصحاب کرد و برایشان از فضایل و کمالات فاطمه سخن گفت.

عمار گردنبندها را با مشک خوشبو ساخت، در پارچه ای یمانی پیچید، به غلامش داد و گفت: ای رسول خدا، این غلام و گردنبنده هدیه ای است از من به شما. پیامبر به غلام فرمود: نزد فاطمه برو و گردنبنده را به او ده، تو نیز از آن او هستی. فاطمه گردنبنده را گرفت؛ ولی غلام را در راه خدا آزاد کرد.

آری، آن گردنبنده با برکت گرسنه ای را سیر ساخت، برهنه ای را پوشانید، فقیری را بی نیاز کرد، بنده ای را آزاد ساخت و سرانجام نزد صاحبش برگشت.

داستان اینار زهرا و علی و دو فرزند معصومشان، که در سه شب متوالی افطاری خویش را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و در شأن آنان آیات سوره «هل

ابوهاشم^{۱۱} فرزند محمد حنفیه نیز آزار دید. زید بن حسن که بر آن حضرت رشک می برد، از وی پیش هشام بن عبدالملک سعایت کرد و امام(ع) سرانجام به دستور هشام و به دست زید، مسموم شد و به شهادت رسید.^{۱۲}

- ۱- الارشاد ج ۲، ص ۱۵۸.
- ۲- همان، ص ۱۶۸؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۱۰.
- ۳- ارشاد، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۴- حلة الأولیاء، ج ۳، ص ۱۸۶؛ ارشاد، ج ۲، ص ۱۶۰.
- ۵- بخارج، ج ۴۶، ص ۲۸۹.
- ۶- الاختصاص، ص ۶۲-۶۳؛ کافی، ج ۲، ص ۳۳۳.
- ۷- احتجاج طبرسی، ص ۳۲۳؛ ارشاد، ج ۲، ص ۱۶۲.
- ۸- دلائل الامامة، ص ۱۰۴-۱۰۹؛ بخارج، ج ۴۶، ص ۳۰۶.
- ۹- همان.
- ۱۰- جابر بن عبدالله انصاری در سال ۷۸ درگذشت. با توجه به تولد امام باقر در ۵۷ هجری تا سن ۲۱ سالگی امام باقر جابر زنده بوده است. همشینی این دو تن شاید بیش از ده سال بوده است.
- ۱۱- مناقب، ج ۴، ص ۱۸۹ و ۱۹۰؛ بخارج، ج ۴۶، ص ۲۶۲.
- ۱۲- بخارج، ج ۴۶، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ کافی، ج ۲، ص ۳۷۵.
- ۱۳- احتجاج، ص ۳۲۴؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۰۱.
- ۱۴- مناقب، ج ۴، ص ۱۹۹؛ بخارج، ج ۴۶، ص ۳۵۵.
- ۱۵- ارشاد، ج ۲، ص ۱۶۵؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۹۸-۲۰۱.
- ۱۶- بخارج، ج ۴۶، ص ۳۱۱-۳۱۲؛ دلائل الامامة، ص ۱۰۲.
- ۱۷- احتجاج طبرسی، ص ۳۲۶-۳۲۸؛ ارشاد، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۱۸- المقالات والفرق، اشعری ص ۳۷ و ۳۲-۳۳؛ رجال کشی، ص ۲۲۳، شماره ۳۹۹ و ۴۰۰ و ص ۲۲۵، شماره ۴۰۲.
- ۱۹- بخارج، ج ۴۶، ص ۲۶۱؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۸۵.
- ۲۰- شرح الأخبار، ص ۲۸۴-۳۰۱.

احترام می گذاشتند، این کار را (رفتن جابر به نزد امام) جسارت و بی ادبی امام باقر می دانستند. از آن به بعد، امام باقر به احترام جابر به منزل وی می رفت و با او به مذاکره می پرداخت. چون امام باقر بی واسطه از پیامبر(ص) حدیث نقل می کرد، مردم مدینه دروغگویش می خواندند؛ و چون حدیث را از طریق جابر نقل می کرد، او را تصدیق می کردند. از این روی با آنکه جابر از امام باقر(ع) علم می آموخت امام سخنان پیامبر را از طریق جابر نقل می کرد.^{۱۱}

بسیاری از خوارج و دیگر دانشمندان حجاز به حضور امام می آمدند و با وی به مناظره می پرداختند. در برابر مقام علمی امام سر تعظیم فرود می آوردند و به ستایش آن حضرت می پرداختند. مناظره های امام با رئیس خوارج^{۱۱}، ابوحنیفه^{۱۲}، عمرو بن عبید^{۱۳}، راهب مسیح شامی^{۱۴}، طاووس یمانی^{۱۵} و ... معروف است.

ج) خویشاوندان و دوستان

امام باقر(ع) از طرف پیروان و دوستانش نیز آزار می دید. برخی از پیروان وی اهل غلو بودند و ادعاهای واهی کردند. امام آن ها را لعنت کرد، از آنها بیزاری جست و به شیعیان نیز دستور داد از آنها دوری بجویند.^{۱۶}

حضرت از سوی خویشاوندانش مانند عبدالله بن حسن^{۱۷}، زید بن حسن^{۱۸} و